

## گفتگو با جریانی از چپ در سطح جهانی و ایران : چرا با جنبش سبز مردم ایران همبستگی ندارید.

پروفسور محسن مسرت

ترجمه از آلمانی: احمد احقری

اوت 2009

در نوشته زیر ابتدا جریانی از چپ خارج از ایران بخصوص در آلمان مخاطب میباشد و سپس با اشاره به نمونه های تاریخی از ایران به دلایل ناموفقیت بودن جریانات چپ در نیم قرن گذشته تاریخ کشورمان پرداخته میشود. وجه مشترک آنها چه در ایران و چه در سطح جهانی فلسفه و متد غیر تاریخی این جریانات است که اینها نیز به انتقاد گرفته میشوند. رفقای عزیز،

برای تعداد زیادی از هموطنان ما در داخل و خارج از ایران جای همبستگی شما با مقاومت عظیم مردمی علیه تئوکراسی جمهوری اسلامی خالی است. شما در برابر این حرکت خود جوش و مسالمت آمیز که با اقداماتی شجاعانه و خلاق حیرت جهانیان را به همراه داشته است، بی تفاوت نشسته اید و رسانه ها و وب سایت های خود را بیشتر به عنوان تریبونی در دست مخالفان این جنبش قرار داده اید. این تازه تمام ماجرا نیست. برخی از شما به افراد و جریاناتی شن پراکنی می کنید که از این حرکت توده ای پشتیبانی می کنند و به ادامه مقاومت در برابر خشونت حامیان زور پاری می رسانند.

برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی باید بگویم که روی سخن این نامه سرگشاده با آن گروه از چپ هاست که میتوان آنها را ضد سرمایه دارن با گرایش تک بعدی نامید میباشد. آنها همه مارکس و کل جهان را در کار و سرمایه و سرمایه داری را به استثمار خلاصه میکنند و برآنند که با برچیدن آن تمام مشکلات جهان برطرف و بشریت به دوران والای سعادت جاودانی دست میابند. بنظر من این نگرش و جهان بینی ساده گرایانه و ساده لوحانه کلیه عواملی چون معادلات قدرت، توانایی های فرهنگی، تأثیرات سنت، مذهب و بسیاری از عوامل دیگر را در روند تاریخ از مد نظر خود بیرون کرده که بتواند حال و تاریخ را با روش غیر تاریخی به دل خواست ذهنی خود تعبیر کند. این مورد مشخص برای من امکان آن را فراهم آورده که این جهان بینی تنگ نظرانه را که ابعاد آن بسیار فراتر از مورد ایران است، به چالش بکشانم.

ابتدا به بهانه مسئله داغ روز این نامه میپردازم. رژیم تئوکراسی جمهوری اسلامی پس از دستبرد به نتایج واقعی انتخابات 22 خرداد، مسئولیت کشتار عده ای، زندانی کردن کلیه کادرهای جنبش اصلاحات و تمام روزنامه نگاران طرفدار این جنبش و صدها نفر دیگری را برعهده دارد که حاضر به پذیرش نتایج اعلام شده این انتخابات نبودند. با این وجود شما رفقای گرامی خا موشی گزیدید و یا حتا موضعی در حمایت از رهبران تئوکراسی اتخاذ نمودید. در اینجا به چند نمونه از رفتار شما در کشور آلمان اکتفا می کنم:

مجله اینترنتی اس.ای.جی (**SandimGetriebe**) متعلق به جنبش منتقدان جهانی شدن در کشور آلمان) attac ( در شماره 74 خود که تازه منتشر شده، نیازی به آن نمی بیند که با انتخاب از میان تعداد زیادی از مقالات موجود، خوانندگان خود را درباره زمینه اجتماعی انتخابات در ایران و عواقب حاصل از آن مطلع سازد. در عوض به انتشار فراخوانی از ایرانیان آکادمیک در بریتانیا و ایالات متحده به تاریخ 8 ژوئن می پردازد، تا بتواند از حاشیه درگیرهای کنونی در ایران بگذرد.

گروه "عکاسی کارگران" (**Arbeiterfotografie**) نمونه انتخابی دیگری است که دریافت های آن با تحقیر های هدفمند دگراندیشان نیز همراه است. این گروه در سایت اینترنتی خود (<http://www.arbeiterfotografie.com/iran/index-iran0000.html>) آمار و ارقامی را که از سوی من و دیگران به عنوان نتایج نزدیک به واقعیت انتخابات 22 خرداد (12 ژوئن) ایران معرفی شده، در کنار مواضع سیا و موساد قرار می دهد. از نظر آنها شواهد و ارقام ارائه شده از سوی موسوی و رضایی در سایت اینترنتی ایشان مدرکی برای دستبرد در انتخابات نیست، چون که این ارقام به طور ناشناخته ای از وزارت کشور به بیرون درز کرده اند. آنها ترجیحا به آمار رسمی وزارت کشور جمهوری اسلامی اعتماد می کنند که از دید اپوزیسیون ایران خود عامل دستبرد است. آیا این واقعیت که در روز 2 تیر (23 ژوئن) حدود بیش از دو میلیون جمعیت در بزرگ ترین تظاهرات تاریخ ایران برای اعتراض به دستبرد به انتخابات در خیابان های تهران دست به تظاهرات زدند، دلیل زنده و روشنی برای جلب رضایت گروه "عکاسی کارگران" نیست؟ این در حالی است که احمدی نژاد، با وجود سوء استفاده از کلیه رسانه های دولتی توانست با تنها نیم میلیون نفر اقدام به سازماندهی تظاهراتی متقابل کند. حنا آیت الله خامنه ای هم در خطبه های نماز جمعه 29 خرداد (19 ژوئن) وقوع تخلفاتی در انتخابات ایران را منکر نشد. گروه "عکاسی کارگران" ولی ظاهرا شکی ندارد که احمدی نژاد پیروز واقعی انتخابات است.

با کمال تاسف و تلخکا می باید اکنون به درک این نکته برسیم که چرا این گروه آنچنان پیگیر و استوار برای اصلاح ترجمه نادرست جمله معروف احمدی نژاد، یعنی "پاک کردن اسرائیل از نقشه جغرافیا" تلاش می کرد. از قرار معلوم هدف مقدم ایشان تطهیر شخص احمدی نژاد بوده است، چرا که آنها در وب سایت خود علاقه و سمپاتی به او را پنهان نمیکنند. مقصود آنها این نبود که با طرح نمایش سیستماتیک چهره اهریمنی از ایران توسط اسرائیل، که با تکیه به سخنان احمدی نژاد و بمنظور جوسازی و زمینه سازی روانی حمله احتمالی نظامی به ایران صورت می گرفت، مقابله کنند.

نمونه دیگری از مواضع بخشی از چپ ها روزنامه "یونگه ولت" (**Junge Welt**) است که عمدتا به انتشار مقالاتی به نفع احمدی نژاد و در مخالفت با جنبش مردمی اقدام می کند. این روزنامه در شماره 26 ژوئن خود فضای زیادی را در اختیار نویسنده ای به نام اسام الامین که کسی او را حتی در میان شرق شناسان آلمانی نمی شناسد، قرار داده تا به توجیه واقعی بودن نتایج رسمی انتخابات در ایران پردازد. مولف در این مقاله می کوشد روند رد صلاحیت غیردمکراتیک نامزدها را توسط شورای نگهبان که خود سرانه براساس معیارهای

تفسیرپذیر و ناروشن صورت می‌گیرد، با گزینش نامزدها در کشورهای غربی قیاس کرده و آن را توجیه کند. این نویسنده همچنین با وضوح تمام تلاش بر آن دارد که بر داده‌های رسمی حکومت با اقامه دلیل تکیه نماید. تنها دلیل جدی الامین در تایید صحت این داده‌ها استناد به پیش‌بینی‌های قبل از انتخابات است، که بر اساس آنها احمدی‌نژاد پیش‌تاز بوده است. استناد او در وهله نخست پیش‌بینی موسسه ای ( **Center for Public Opinions** ) است که به سفارش بی‌بی‌سی نیوز و آی‌بی‌سی نیوز چندین هفته پیش از انتخابات اجرا شده است، که بر اساس آن احمدی‌نژاد با نسبت 2 به 1 از موسوی پیشی داشته است. در این استناد نویسنده، که سعی می‌کند تخصص خود را در سیاست داخلی ایران به خوانندگان القاء کند، از این واقعیت آشکار چشم‌پوشی می‌نماید که مقطع تعیین‌کننده برای تغییر جو انتخابات به نفع موسوی تنها دو هفته قبل از انتخابات بوده است. او تغییر جوی را که به صورت موجی قوی از تهران به دورترین نقاط ایران فراروید، به ساده‌گی می‌گذرد. تغییرات ناگهانی در جو انتخاباتی از آن رو تحقق یافت که جامعه مدنی و تعداد کثیری از مردمی که تئوکراسی آنها را از حوضه سیاست رانده است، تنها مدت کوتاهی قبل از انتخابات، فرصت تاریخی پدید آمده برای ضربه زدن به تئوکراسی به صحنه وارد شدند و به موسوی رای دادند. بر اساس گزارشاتی که از ایران می‌رسید، عامل تعیین‌کننده برای این تغییر جو مناظره تلویزیونی بود که سه روز قبل از انتخابات برگزار شد. استناد دیگر نویسنده به سی‌مورد نظرسنجی انجام شده توسط یک آژانس ( **Iranian Labor New Agency** ) در خلال چند هفته پیش از انتخابات است. او البته خاطر نشان می‌کند که نتایج این نظرسنجی‌ها بسیار متغیر بودند، ولی این واقعیت را مد نظر قرار نمیدهد که نتایج به‌طور پیوسته با نزدیک شدن به زمان انتخابات به نفع موسوی تغییر می‌کردند. اما نویسنده از این واقعیت مهم در ارزیابی علمی از نظرگیری نیز بدون هیچ توجهی عبور میکند و بجای آن دست به شیوه کاملاً اشتباه میانگین‌گیری از هر سی نظرسنجی میزند. و آن را سند اثبات ادعای خود برای برتری احمدی‌نژاد قرار میدهد.

روزنامه یونگه ولت حتی پا را از این هم فراتر می‌گذارد و در شماره 11 ژوئیه خود به آقای شیخ عطار، سفیر ایران در جمهوری فدرال آلمان این امکان را می‌دهد که در مصاحبه‌ای خالی از پرسش‌های انتقادی و بدون هیچ‌گونه نقد و تفسیر، به بازگویی نسخه رسمی اعلام شده از نتایج انتخاباتی بپردازد.

پس از آن روزنامه یونگه ولت در شماره 17 ژوئیه خود در بخش نظرات به درج دو مطلب در کنار هم اقدام می‌کند. یکی از آنها بیانیه‌ای بود که توسط پدram شاهیار و من با عنوان "از جنبش آزادیخواهان و عدالتجویان با تمام قوا پشتیبانی می‌کنیم" و دیگری بیانیه‌ای با عنوان "نه به جنگ" که توسط یکی از گروه‌های هوادار صلح (Stop War on Iran) در ایالات متحده صادر شده بود. مقصود القاء این امر است که "نه به جنگ" و "آری به مقاومت در برابر تئوکراسی" در مقابل یکدیگر قرار دارند. اما درست عکس این موضوع صادق است، چرا که تنها دولتی که به‌طور دمکراتیک و با بیشترین آرای ممکن توسط مردم انتخاب شده قادر است نقشه اهریمن‌سازی از ایران را که به منظور آماده‌سازی فضای روانی جنگ توسط اسراییل و نومحافظه‌کاران تدارک دیده شده، به بهترین و موثرترین نحوی خنثی کند. این در حالی است که یک رییس‌جمهور

پوپولیست و نماینده سرسخت تئوکراسی مانند احمدی نژاد با اظهارات تحریک کننده خود بهترین حربه را به کشورهای جنگ طلب غربی برای ادامه تهدیدات جنگ افروزانه خود علیه ایران ارائه می دهد. تئوکراسی حاکم بر ایران از جنگ هراسی ندارد و در آن حتا تقویت قدرت و مشروعیت بیشتر خود را می بیند. مردم ایران اما از تکرار فجایع عراق در ایران در هراسند. رییس جمهوری که به طور دمکراتیک انتخاب شده می تواند و باید تمام تلاش خود را بنماید تا بهانه ای برای مشروع جلوه دادن جنگ با ایران در اذهان عمومی جهان به جنگ افروزان ندهد. بی دلیل نیست که براساس گزارش های متعددی نتانیا هو و نومحافظه کاران ایالات متحده آرزوی ماندگاری احمدی نژاد در قدرت را داشته و نه برقراری یک دمکراسی زنده و پویا در ایران.

نمونه های نامبرده از مواضع چپ های ضدسرمایه با نگرش تک بعدی تنها منحصر به آلمان نمی شود. این گونه نظرات در سراسر عالم دیده می شود. چپ های آمریکایی و کانادایی پیرامون ماونتلی ریویو (*Monthly Review*) مانند جیمز پتراس (*James Petras*) و جرمی هاموند (*Jeremy Hammond*) هم به نفع پیروزی ادعایی احمدی نژاد موضع گرفته اند.

واکنش های پرمعنائی نیز به بیانیه پدرام شاهیار و من با عنوان "از جنبش آزادیخواهانه و عدالتجویانه با تمام قوا پشتیبانی می کنیم" اعلام شده اند کد بررسی از آنها بی فایده نیست. خانمی در نوشته ای خطاب به من تردید عمیق خود را از جنبش جاری در ایران و رهبری آن به این شکل بیان کرده است: "من از افرادی هستم که در زمستان سال 79/1978 علیه رژیم شاه تظاهرات کردم. در آن زمان آرزو داشتم که انسان ها بتوانند خود را از بندها عمیقا آزاد سازند. تاریخ ولی چیز بدتری نشان داد و من امیدوارم که همین بلا دوباره سر ملت ایران نیاید. به این دلیل مهم است که ببینیم، چه کسی در راس این جنبش قرار گرفته است."

واضح است که می توان با افرادی که به خاطر انتظار رات برآورده نشده آن دوران و نیز به خاطر تلاش های سال های اخیر سازمان سیا با هدف شوم راه اندازی انقلاب های مخملی از جنس اروپای شرقی در ایران و قصد نومحافظه کاران برای اختصاص بودجه ای معادل 400 میلیون دلار به خاطر تغییر رژیم در ایران، به شک افتاده اند، تفاهم داشت. با این وجود از همین نقل قول آشکار می شود که چرا نیروهای چپ ضدسرمایه داری با نگرش تک بعدی، نه تنها در روابط عدالتخواهانه بین المللی، بلکه در داخل کشور خودشان نیز مداوما شکست می خورند و توانایی سیاسی از آنها سلب می شود. به عبارت دیگر امید رفقا در سی سال قبل، وقوع یک انقلاب سوسیالیستی بوده است که تبدیل به انقلابی اسلامی شده است. نه دیگر حاضر به افتادن در چاله این مردم که آنزمان انتظار مرا برآورده نکردند نیستم. آنزمان آنها بجای انقلاب سوسیالیستی فقط شاه را سرنگون کردند و حال بجای چالش در راستای سوسیالیسم دنبال موسوی افتاده اند که در بهترین حالت هدفش دمکراتیزه کردن جمهوری اسلامی است. نه کسی دیگر نمیتواند از من دوباره انتظار همدردی داشته باشد از این منظر اگر ایرانیان خود قادر به ساختمان سوسیالیسم ناب نباشند، دستکم بهتر است سوسیالیسم قرن بیست و یکم از جنس هوگو چاوسی اش را انتخاب کنند. با این نگرش فاصله زیادی تا دوست چاوس یعنی

احمدی نژاد باقی نمیماند که برخلاف موسوی لیبرال، ادعا دارد که "خدمتگزار و جاروگر ملت است" و درآمدهای میلیاردی نفت را بر سر سفره فقرا می آورد. به این ترتیب شیاره توجیه نفی جنبش مرد می که احمدی نژاد قصد تخطئه آنرا دارد ساخته و پرداخته میشود. این موضع نه تنها یک ملت جهان سومی را، به خاطر برنیاوردن خواسته های خود آنها، با سلب حمایت از آن جریمه می کند، بلکه به طور آشکار به همبستگی با احمدی نژاد رو می آورد.

این نگرش قابل قیاس با نگرش آن فمینیست های اروپامحوری است که تحت عنوان آزادی و برابری زنان از مسلمانان روسری بر سر می خواهند که جامه اروپایی بر تن کنند و خود رابه شکل و ظاهر آنها درآورند. نتیجه این کار چیزی نمیتوانست باشد جز ایجاد تبعیض و ممنوعیت های شغلی برای زنان باحجاب اسلامی و بدتر از آن، حس نفرتی که برخی نیروهای راست و متعصب را به حذف فیزیکی آنان، همانگونه که چندی پیش در شهر درسدن آلمان اتفاق افتاد ترغیب میکند.

رفقای عزیز! اجازه بدهید قاطعانه بگویم که شما خودتان درمخاطره مشروعیتی دشواری بسر میبرید. برای شما قطعا آنقدرها هم ساده نیست در جبهه رییس جمهوری قرار بگیرید که چیزی در چنته ندارد، در سیاست داخلی و خارجی به بن بست رسیده و تلاش می کند با دستبرد به بودجه دولت صدقه بین فقرا تقسیم کند که موقعیت خود را برای انتخابات تثبیت کند و قدرت خود را حفظ کند. راه حل شما برای خروج از این تنگنای توجیهی البته خیلی دور از ذهن نیست. و این همان است که شما موسوی را به عنوان لیبرالی معرفی کنید که از سوی غربی ها به صحنه فرستاده شده و هدایت می شود. و از آنجا که وی 20 سال پیش نخست وزیر جمهوری اسلامی هم بوده، مسئولیت های تمام جنایات سالهای گذشته رژیم را برعهده دارد. برای این کار به وب سایت های همفکران ایرانی تان استناد می کنید و بدون تحقیق صحت و سقم محتوای ادعاهای آنان، به انتشار گسترده تمام جنایاتی که به موسوی نسبت داده می شود، اقدام می کنید.

به عنوان نمونه در اینجا تنها اشاره به متن نوشته بهمن شفیق با عنوان "او ماندلای دوم نیست. درباره موج سبز در ایران و درباره موسوی" در نشریه انترنتی ترند

(<http://www.trend.infopartisan.net/trd0609/t770609.html>), که غالبا

مورد استناد شما قرار می گیرد، کافی است. شفیق که برای من به عنوان نمونه ای از ایرانیان چپ گرا ضد سرمایه داری با نگرش تک بعدی است، آنطور که خود به درستی مطرح کرده، به عنوان یکی از مبارزین چپ همانند سایر مخالفان جمهوری اسلامی ایران در سالهای بعد از انقلاب و دهه شصت قطعاً درد و رنج فراوانی کشیده است. شفیق و تمام انسان هایی که قربانی ناحقی و د مخور درد و رنج بسیار بوده اند، به هر ترتیبی حق دارند طلب عذرخواهی داشته باشند و در صورتیکه ثابت شود که موسوی، مستقیم یا غیرمستقیم، مسئول درد و رنج آنها بوده است، مطمئناً باید این درخواست را بر زبان آورند.

رفقای گرامی، مشکل شما اما در این است که برای ادعاهای این فرد و آن فرد ارزشی بالاتر از حکم ملتی قایل می شوید که خود تحت حاکمیت تئوکراسی احمدی نژاد و دیگران رنج می کشد و با برآورد کامل شرایط ویژه

تاریخی به این تصمیم رسیده است که رای خود را به موسوی بدهد. اگر شما با این تصمیم بر این فرض که مردم هم اشتباه می کنند مخالفید، همانطور که آلمانی ها در به قدرت رساندن هیتلر به صدر اعظمی آلمان خطا رفته اند، باید به شما بگویم که مردم، هرگاه به مصاف دیکتاتور بروند، هرگز در اشتباه نخواهند بود. این همان شرایطی است که اکنون در ایران حاکم است. مشکل اساسی شما این است که فراسوی وقایع تاریخی تنها با تکیه بر طرحتی که از پیش در ذهن خود ساخته اید، به بررسی و گزینش اراده گرایانه حقایق می پردازید و به این نتیجه می رسید که نمیتواند باشد. آنچه نباید باشد.

شما به همین سیاق با تمام تحولات و اصلاحاتی در جهان برخورد می کنید که با تصویرهای ایده آلی ساخته شده در ذهنتان هماهنگی ندارند. بر این اساس نه تنها مردم ایران در اشتباهند، بلکه طرفداران او باما هم در سراسر جهان به خطا می روند، چرا که او باما با رعایت جبهه قدرتمند مخالفینش که سر راه او ایستاده اند، غالباً طور دیگری رفتار می کند از آنکه از او همچون جا دوگری انتظار دارید. با این الگوی فکری ایده آلیستی و غیرتاریخی، شما به عنوان نمونه در روزنامه یونگه ولت در هیچ مقاله یا گزارشی از به زباله کشاندن هر اقدامی که او باما میکند صرف نظر نمی کنید، در حالیکه نگرش تمامیت گرا، عقل و احترام به تاریخ حکم میکند که او با توجه به کنار زدن باند تخریب گری که دنیا را به هرج و مرج، جنگ و ناامنی کشانده بود، هدیه مهمی برای بشریت محسوب میشود. این شیوه نگرش گزینشی به واقعیات البته تنها اختصاص به این دسته از چپ گراها ندارد، بلکه مختصه تمام نیروهایی میباشد که تنها در صدد توجیه عملکردهای خود هستند. از آن جمله اند نظریه پردازان نئولیبرالی که با گزینش انتزاعی جنبه های معینی از کل مجموعه واقعیات اجتماعی در کشورهای سرمایه داری، با موفقیت به القاء این فکر بی معنا در اذهان پرداخته اند که برای ایجاد اشتغال بیشتر، ابتدا ضروری است که مشاغل موجود نابود شوند.

همین منش غیرتاریخی و ایده آلیستی که ذکر آن گذشت، می تواند توضیحی بر این واقعیت باشد که چرا چپ گراهای ضد سرمایه داری با نگرش تک بعدی در جوامع سرمایه داری به طور مستمر از هر گونه اقدامی برای پیشبرد اصلاحات اجتماعی عاجز می مانند. همین منش است که نشان می دهد چرا آنها مثلاً در برابر بیکاری دست جمعی که در کشورهای سرمایه داری هم بیداد میکند و طرح جنجالی هارتس چهار (Hartz IV) در آلمان تنها ناله و فغان بلند است ولی در نهایت به آن تمکین می کنند، اما در عوض از طرح اشتغال کامل از طریق کاهش ساعات کار و تفاهم در تعدیل سطح مزد در قبال سرمایه داران کوچک و متوسط به ارمغان می آورد و می تواند راهگشای اصلاحاتی بگردد که انسان ها را از بیکاری فراگیر و مزمن می رهاوند، با این عنوان که بر درخواست های حداکثر ضد سرمایه داری انطباق ندارد، دوری می جویند. به همین دلیل هم این گروه از چپ گراها با وجود بزرگ ترین بحران اقتصادی در 50 سال اخیر باز هم در موقعیتی نیستند که با بسیج کارگران و سایر اقشار اجتماعی برای غلبه بر بیکاری های دسته جمعی مردم را به سوی خود جلب کنند، چرا که معتقدند، باید ابتدا از شرایط موجود بحران شدید سرمایه داری ابتدایه محور نظام سرمایه داری بردارند. نتیجه منطقی این خواست ساده لوحانه تنها این واقعیت است که خلاء سیاسی ایجاد شده به دلیل اینکه

الترناتیوی هم در قبال سرمایه داری ارائه نمیدهند، بار دیگر به دست نیولیبرال‌هایی پر شود که علیرغم تقصیرمسلم‌ان با استفاده از ابزارهای اقتصادی نظیر آزادسازی کامل تجارت (Liberalisierung) و تضعیف قوانین حمایت از نیروی کار و همچنین آزاد کردن حرکت سرمایه مالی (Deregulierung)، به ترتیبی که اکنون با وجود چنین خلایی راه برای پیروزی‌های پی‌درپی نیولیبرال‌ها در رقابتهای انتخاباتی گشوده شده است. دیگر تعجبی هم ندارد که چرا اینگونه نیروهای چپ در سال‌های دهه 20 و در دوران قبل و بعد از اولین بحران بزرگ اقتصادی در جهان از هر اقدامی برای دفاع از منافع کارگران و غلبه بر بحران‌ها جز ماندن و با فرض غیرواقعی خود که اکنون سقوط نظام سرمایه داری در دستور کار قرار دارد، به جای تشکیل ائتلافی گسترده از نیروهای کمونیست و سوسیالیست‌ها، به مبارزه و رودررویی با سوسیالیست‌ها و دیگران پرداختند و راه را بر ظهور فاشیسم هموار کردند.

از این نمونه‌های مهم و کمتر مهم برای نشان دادن منش و نگرش غیرتاریخی چپ‌گراها ی تک بعدی فراوان است. آنچه مسلم است این منش و نگرش ضدسرمایه داری در ارتباط با وقایع اخیر ایران شباهت بسیاری با الگوی وقایع تاریخی نامبرده دارد، به خصوص زمانی که اینها آشکارا جبهه تئوکراسی آیت‌الله خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را در نسبت به جنبش گسترده‌ای از نیروهای مردمی مخالف با استبداد و تئوکراسی که شامل نیروهای لایبیک و اصلاح‌طلبان اسلامی میشود ارجحیت میدهند. رفقای عزیز، آیا این بد است که زنان و مردان تنها به خاطر رهایی از سرکوب و اشتیاق به آزادی‌های فردی مبارزه کنند، آیا اگر ژورنالیست‌ها فقط به خاطر طلب آزادی برای حرفه‌ای که دارند و برای جلوگیری از ممنوعیت روزنامه‌ها به تظاهرات بپردازند، قابل پشتیبانی نیستند. آیا این به قدر کافی مطلوب نیست که کارگران برای سندیکا‌های آزاد و تاسیس آزادانه احزاب به خیابان بروند و برای تحقق این خواسته‌هاشان، تنها با دمکراتیزه شدن جمهوری اسلامی راضی شوند؟

نه تنها چپ‌های ایرانی هم مسلک بهمن شفیق بلکه افراد و جریاناتی مثل مجاهدین خلق، ابوالحسن بنی‌صدر و سلطنت‌طلبان مقیم واشنگتن همواره ایرانیان را به تحریم انتخابات فراخوانده‌اند. دلیل فراخوان آنها همبده ظاهر این بود که هر یک از آرای داده شده می‌تواند مشروعیت سیستم حاکم بر ایران را افزایش دهد. این فراخوان در انتخابات اخیر هم بدون در نظر گرفتن شانس‌هایی که با شرکت در انتخابات می‌توان به دست آورد، صورت گرفت. اکنون آنها از این واقعیت مایوس شده‌اند که ملت با اکثریتی بالا در انتخابات شرکت کرده و به جای پیروی از ایشان، به اصلاح‌طلبان اسلامی روی آورده‌اند. در حقیقت ملت با واکنش غریزی خود در برابر شرایط سیاسی موجود به منظور دستیابی به اهداف خود برخلاف تحریم‌گران به انتخابی درست دست زده است. مردم با این مشارکت هوشمندانه موفق شدند، پایه‌های سیستم تئوکراسی را بلرزانند و از نمایندگان آن، یعنی آیت‌الله خامنه‌ای و احمدی‌نژاد سلب مشروعیت نمایند. شفیق، بنی‌صدر، مجاهدین خلق و شاهزاده رضا پهلوی با این تصمیم خود همگی در حاشیه این حرکت قرار گرفته‌اند، چرا که آنها همواره اهداف دیگری را غیر از آنچه مردم ما در پهنه میهن دنبال کرده‌اند، در سر داشته‌اند. شفیق به دنبال تحقق یک

انقلاب سوسیالیستی نا ب است. بنی صدر در پی آن است که مقام غضب شده اش را دوباره به دست آورد، مجاهدین خلق به دنبال یک حاکمیت چپ اسلامی هستند (و خداوند همه ما را از گزند این نوع حاکمیت در امان بدارد!) و بالاخره رضا پهلوی در صدد است با کمک آمریکا چرخ های تاریخ را بار دیگر به عقب بازگرداند. رفیق شفیق ولی از یاسی مضاعف رنج می برد، اول آنکه مردم ایران نه به دنبال سوسیالیسم مورد نظر او، بلکه تنها برای دموکراسی بپاخاسته و دوم آنکه به فردی چون موسوی که اکنون به جبهه مدافعان آزادی پیوسته، اما در واقع مسئول درد و رنج او و بسیاری دیگر در سالهای گذشته است، اعتماد بیشتری از مدافعان سوسیالیسم نشان داده است. اکنون او هیچ راه حل بهتری به نظرش نمی رسد جز آنکه اعمال شنیع موسوی را به مردم گمراه شده گوشزد نماید و دیگران را از همبستگی با این قیام برحذر دارد.

من با میل تائید میکنم که در صورت انتخاب بین موسوی یا شفیق بدون درنگ گزینه موسوی را انتخاب خواهم کرد. آنچه را من از موسوی میدانم به مسئولیت سیاسی وی و اعمال غیر قابل قبول در دوران صدارت وی پس از انقلاب محدود نمیشود. من از او و سایر رهبران اصلاح طلب مانند خاتمی و اطرافیان نشان نیز میدانم که آنها بلحاظ تجربیات تلخ خود با استبداد تئوکراسی و با ارزیابی از عواقب پیامدهای ضعف دموکراسی برای امروز و فردای ایران در سطحی که چپ ایران تا کنون با دید انتقادی و روشنگری در امر اشتباهات گذشته خود انجام نداده است با اعتقاد راسخ در راه دموکراسی در حرکت اند. و این در حالی است که موسوی و سایر اصلاح طلبان از اینکه مبارزه آنها به زندانی شدن نشان بیانجامد همانطور که برای صدها نفر از آنان پس از پیروزی خاتمی اصلاح طلب در انتخابات 1378 و ترسیم دورنمای اصلاح طلبی اتفاق افتاد. آنها مانند آیت اله منتظری، کسیکه خود پایه گذار ولایت فقیه است ولی امروز با طرح فتوایش در دفاع از مبارزات حق طلبانه مردم فرسنگها از آن فاصله میگیرد حتی تحقیر حبس در چهار دیواره خود را بجان میخورد. خیر این اصلاح طلبان مانند سعید حجاریان یعنی شخصیت متفکر سیاسی و مشاور اسبق خاتمی در دوران صدارتش که مورد اصابت گلوله فردی دون صفت و متعصب قرار گرفت و از آن زمان سلامت خود را از دست داد و اکنون در زندان حکومت با مرگ دست به گریبان است و همه ای از اینکه حتی جان خود را فدای بینش جدید خود کنند نیز ندارند.

اما من از دوستان بهمن شفیق و امثال او چه میدانم؟ اینکه فقط اوبر این باور است که انسانی عادل می باشد و مصمم شده است برای هموطنان خود سوسیالیسم خودش را به ارمغان آورده و آنها را برعکس رژیم حاکم زیر لوای عدالت خواهی در راستای خوشبختی ابدی ارتقائ دهد. اما این باور او خود بخود که از باور تنوکرتهای مسلمان که ادعا میکنند خواست خداوند را دقیقاً بشناسند کمتر انحصار طلبانه نیست به هیچ وجه برای من کافی نیست که بتوانم به وعده های دوست پیام آور یعنی بهمن شفیق و امثال او اعتماد کنم.

بی دلیل نیست که احزاب چپ ایرانی با سنتی ریشه دار و به لحاظ سیاسی قدرتمند اینگونه خفت مندانه تن به شکست دهند، در حالیکه آنها هم در سقوط سلطنت پهلوی تا حدی نقش داشتند. برخی از آنها بدون آنکه خود بی



تقصیر باشند، به مبارزات زیرزمینی پناه جستند و برخی دیگر به نیروهای کمکی ولایت فقیه مبدل شدند. چپ‌های ایرانی با گرایش ضد سرمایه داری یک بعدی خود، کار بهتری از این نمیدانستند که بلافاصله پس از سقوط سلطنت با اولین نخست وزیر انقلاب، یعنی بازرگان و نهضت آزادی او را تحت عنوان مبارزه با بورژوازی ملی هدف مقدم فعالیت های سیاسی خود قرار دهند. آنها می توانستند در اتحاد با این نیرو و سایر نیروهای سیاسی مردمی با یکدیگر از شکل یا بی و قدرت گیری حکومت تئوکراسی جلوگیری کنند و برای گذار اجتماعی به سوی دموکراسی راهگشا شوند. حزب توده که مادر تمام چپ های ایرانی و در زمان خود بزرگترین حزب کمونیست در خاورمیانه بوده است، نیز در سال های دهه پنجاه میلادی به طریقی مشابه دست دولت ملی دکتر مصدق را که اولین نخست وزیر دمکرات ایران و منطقه بوده است، در حنا گذارد. آنها مصدق را متهم نمودند که با برنامه ملی کردن صنعت نفت خود در راستای منافع ایالات متحده آمریکا عمل می کند و به این ترتیب در تضعیف سیاستمداری که تحت فشارها و تحریم های شدید بین المللی قرار داشت، ولی به اهداف خود، یعنی دموکراسی پارلمانی و حاکمیت ملی تا به آخر وفادار ماند، سهیم شد و به یکی از عوامل موفقیت کودتای سیا در سال 1332 بدل گردید.

ملت ایران راه دیگری نداشت جز آنکه به سلطنت شاهی که با کمک کودتای سیا به قدرت رسیده و تنها شیفته خود و تاج و تختش بود، پایان دهد. ملت به خاطر انقلابی که به سرعت رنگ اسلامی به خود گرفت، نه الزامی به معذرت خواهی از چپ های ایران و نه از چپ های جهان دارد. پس از انقلاب، ولایت فقیه اسلامی در مرحله اول بر ویرانه های نبرد زهرآگینی که میان طرفداران آیت اله خمینی از یک سو و سازمان چپ اسلامی مجاهدین خلق و سازمان چپ چریکهای فدایی خلق از سوی دیگر، که همه آنها سرسختانه مدعی در انحصار داشتن حقیقت بودند، رشد و نمو کرد. جنگ هشت ساله ایران و عراق به تحکیم سلطه حکومت دینی و تصویب کامل مخالفان کمک کرد.

جامعه ایران در طول تاریخ معاصر خود تنها در دوره طلایی حکومت مصدق (1330-1332) شاهد آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، آزادی انتخابات و سندیکاهای غیروابسته بوده است. بدون آنکه تمام افراد و گروه های اجتماعی، آزادانه و تحت شرایط حاکمیت دموکراتیک تجارب مهم و تازه ای اندوخته باشند، تحقق آماج های برابری طلبانه مانند خودمختاری، عدالت در تقسیم ثروت و درآمد فرصتهای برابر برای همه، همکاری دستجمعی و مشارکت آزادانه شهروندان، یعنی تمام آن اهدافی که از مرزهای مجموعه نظام سرمایه داری نیز فراتر می روند، در ایران با محدودیتهای مخصوص جهان سومی امری ناممکن است. در کشورهای سرمایه داری غرب تمام این پیش شرط هایی که تازه در ایران بایستی ایجاد شوند، وجود دارند. لذا در راستای تحقق این دورنما در ایران هم قبل از هرچیز ضروری است چپ بین الملل با آماج جنبش مردمی و ضد تئوکراتیک ایران که بطور بلامنازع در دستور کار قرار دارد، همسو شود. اما بد هم نیست گاهی از خود نیز بپرسد چرا برای دستیابی به اهداف برابری طلبانه در کشورهای محل اقامت خود در غرب پیشروی ندارد و درجا می زند.

انگیزه انتقاد من به فلسفه و نظرگاه چپ های ضد سرمایه داری تک بعدی به دلیل عکس العمل آنها نسبت به حوادث اخیر ایران صورت می گیرد. با مشاهده دقیق تر رویدادهای تاریخی اما به طور عام و مستقل از زمان و مکان به نتایج دهشتناک این سیاست ضد سرمایه داری ساده لوحانه و غیرتاریخی به معیار مشترک و خط رابط رفتار این احزاب و گروه ها در تاریخ پی خواهیم برد. از این سیاست ها در سال های دهه 20 میلادی در اروپا نیروهای فاشیستی بهره بردند، در شرایط کنونی بحران اقتصاد جهانی نئولیبرال ها بهره می برند، در سال های دهه 50 میلادی آمریکا به همراه دیکتاتورهای نظامی متحد او در ایران و تمام منطقه خاور میانه و نزدیک بهره بردند و در دهه 80 میلادی تئوکراسی اسلامی در ایران بهره برد. تنمه این نیروها برای پرهیز از همبستگی با مقاومت مسالمت آمیز مردم ایران همین امروز هم فعالیت می کنند، ولی آنها نه در ایران و نه در سطح بین المللی، از نیروی کافی برای خسارت زدن به روند رشد آتی دموکراسی در ایران برخوردار نیستند. اما به نظر می رسد که روی خرابه های این جریانات ضد سرمایه داری با نگرش تک بعدی برجایگذارده اند، حرکت هایی در حال شکل گیری است. نمونه روشن آن گروه "مارکسیست های انقلابی" ونزوئلا هستند که در اعلامیه اخیر خود به تاریخ 12 ژوئیه 2009 با عنوان "همبستگی با جنبش مردمی در ایران" نه تنها تحلیل کاملا متمایز خود را از پشتیبانی مخرب هوگو خاوز از احمدی نژاد ارائه کرده است، بلکه به انتقاد از هرج و مرج حاکم بر مواضع چپ گراهای بین المللی نیز پرداخته است.

<http://www.zmaq.org/znet/viewArtikle/21992>

این نامه سرگشاده الزامات محلی برای توضیح بیشتر مقولات و حوادث تاریخی ندارد. لذا به علاقمندان مسلط به زبان آلمانی پیشنهاد میشود به دستچینی از تعلیقات نویسنده نامه که در زیر آورده شده است مراجعه نمایند:

- **Irans wirtschaftliche Misere, in: INAMO, Nr. 54 (Sommer 2008)**  
**30 Jahre Islamische Revolution: Fortschritt, Rückschritt, Stillstand, in: INAMO, Nr. 58 (Sommer 2009)**
- **Was das Volk auf die Strasse treibt, in: Freitag online vom 22.06.2009**
- **Die Theokratie gerät ins Wanken, in: Der Freitag vom 16.07.2009 (Kurzversion) und in: Freitag online vom 16.07.2009 (Langersion)**
- **Vollbeschäftigungskapitalismus, in: Widerspruch 56, 2009.**  
**2006: Kapitalismus, Machtungleichheit, Nachhaltigkeit. Perspektiven revolutionärer Reformen (VSA-Verlag), Hamburg**